

سال‌های ۶۶ و ۶۷ که کرمان دانشجوی بومد، تعطیلات میان ترهما مواقعی که می‌خواستیم بروم زاهدان، دوستان دانشجوی دیگر بخصوص تهرانی‌ها و شمالی‌ها و شمال غربی‌ها از من می‌پرسیدند واقعا زاهدانی هستی، یعنی الان نمی‌ترسی بروی زاهدان؟ اولش فکر می‌کردم شوخی می‌کنند اما بعد متوجه شدم که شوخی‌ای در کار نیست و این سؤال را جدی می‌پرسند. تصورشان از زاهدان شهر کوچکی بود آن‌ته مه‌های ایران، لب مرز، کوبری و خشک و بی‌آب و علف و عقب‌مانده، با مردهای خشن و زن‌های توسری خورده. آن زمان با اینکه دل پری از زاهدان داشتم خیلی بهم برخورد.

زاهدان یک شهر کوچک کوپری خشک بود اما- لااقل در آن قشری که من بین‌شان زندگی می‌کردم- خبری از مردهای خشن و زن‌های توسری خورده نبود. آنجا هم دخترها با چادر یا با مانتو و شلوار و مقنعه دبیرستان می‌رفتند. آنجا هم خیلی خیابان‌هایی بودند اصلی و فرعی و درخت‌هایی که کاشته بودند تا قیافه‌ی زرد و اخموی شهر را کمی سبز و شاداب کنند. آنجا هم شهرداری بود و فرمانداری و استانداری و دیگر ارگان‌های دولتی. آنجا هم مردمی بودند، چه شیعه و چه سنی، که مثل خیلی ایرانی‌های جنوبی دیگر خونگرم بودند و مهربان و میهمان‌نواز. اما در آن زمان و در آن سن و سال هیچ کدام از این داشته‌های زاهدان برایم ارزشی نداشت و این نداشته‌هایش بود که مثل سوزنی تیز دائم روی منگرم خط می‌کشید و باعث می‌شد در شهرم حضوری بی‌حضور داشته باشم و فقط به یک کلمه فکر کنم: فرار. از دوران دبستان و راهنمایی چیز زیادی جز ترس

داستان از زمانی شروع شد که من پزشک عمومی بومد، مجرد و سرباز، چند جا کار می‌کردم و با توجه به وضعیت ناسامان اقتصاد و افزایش روزانه قیمت اجناس، همین که چند توامانی جمع می‌شد، یک کالایی می‌خریدم و چون صورت خوشی نداشت که یک مرد مجرد مثل دخترهای دم بخت چه‌بیزه جمع کند، دور از انظار این کار را می‌کردم. خانه پدری دو طبقه بود و طبقه دوم خالی از سکنه، غیر از یک اتاق که من در آن زندگی می‌کردم، بقیه اتاق‌ها خالی بودند و جا برای جمع کردن اسباب و اثاثیه زیاد بود و از این نظر مشکلی نداشتیم. یک روز که حساب بانکی‌ام را زیر و رو می‌کردم به نظرم رسید که زمان خرید چیز دیگری رسیده. مشاور اقتصادیم حسام بود که در یادگان با وی آشنا شده بومد و پس از ساعت‌ها نشست و مذاکره بالاخره تصمیم گرفتیم که یک یخچال بخریم و طبق معمول تحقیق و تفحص آغاز گردید. پس از مدتی سبک و سنگین کردن و خیابان متر کردن، یک یخچال

به خاطر نمی‌آورم. ترسی که قطعاً پس‌لرزه‌های مرگ پدرم در سن نه سالگی‌ام بود، ترسی که حالا شاید کمتر شده اما هیچ‌وقت تمام نشده و تمام نخواهد شد. اولین بار توانستم لابه‌لای گرد و غبار این ترس کمی خودم را ببینم. سال اول دبیرستان بود. من بالغ شده بودم پس وجود داشتم. وجودی که هر چند زندگی‌اش محدود می‌شد به خانه و دبیرستان، باز مسیر بین این دو را باید قدم‌زنان می‌رفت و می‌آمد. دو سه سالی از انقلاب گذشته بود. دانشگاه تعطیل شده بود. دو سینمای فروردین و اردیبهشت زاهدان داشت تعطیل می‌شد. نه کلاس زبانی بود، نه موسیقی، نه نقاشی و نه هیچ چیز هیجان‌انگیز دیگری و اگر هم می‌بود فکر نمی‌کنم خانواده‌ای حاضر می‌شد برای این کلاس‌ها پول بدهد. تنها کلاس‌هایی که می‌توانستی بروی کلاس خطاطی بود و ماشین‌نویسی. فقط ویدئو بود و کلی فیلم هندی آن هم در تعداد معدودی خانه که هم داشتند جرم محسوب می‌شد و هم حمل و نقلش.

در آن شرایط برای دختری در سن و سال من که پدر نداشت و مادرش کارمند اداری، تعاون و امور روستاها بود و مرتب باید کار می‌کرد و مأموریت می‌رفت، تنها راه این بود که سرت را مثل بچه‌ی آدم بیندازی پایین و بروی دبیرستان و باز سرت را مثل بچه‌ی آدم بیندازی پایین و برگردی خانه. تنها دلخوشی‌هایم در خانه دو خواهر و دو برادرم بودند و مادربزرگی که از زمان نگهداری می‌کرد و خاله‌ای که فقط سه سال از من بزرگتر بود. تحت تأثیر برادرم سعید که از کتابخانه‌ی بی‌نظیر فرمانداری زاهدان کتاب می‌گرفت و می‌آورد خانه، همه‌مان کتابخوان شده بودیم. از ایرانی‌ها ساعدی، صادقی هدایت، چوبک، صادقی، شاملو،

فروغ، اخوان ثالث و امثال‌شان را می‌خواندیم و از خارجی‌ها سارتر و سیمون دوبوار و کافکا و کامو و امثال‌شان. تنها دلخوشی‌هایم در دبیرستان هم، دوست‌های شاهکار بودند که داشتیم؛ درسخوان، کتابخوان، جسور و خیلی جلوتر از

داستان

شنبه ۲۶ دی ۱۳۹۴

Jan 16, 2016

سال بیست و یکم

شماره ۶۶۹۹

حضور بی حضور

سارا سالار



فروغ، اخوان ثالث و امثال‌شان را می‌خواندیم و از خارجی‌ها سارتر و سیمون دوبوار و کافکا و کامو و امثال‌شان. تنها دلخوشی‌هایم در دبیرستان هم، دوست‌های شاهکار بودند که داشتیم؛ درسخوان، کتابخوان، جسور و خیلی جلوتر از

داستان یخچال

نوشته: یوسف کازرونی

به وسیله جرتقیل از طریق حیاط به بالکن طبقه دوم و از طریق پنجره‌های بزرگی که داشت به داخل ساختمان انتقال دهیم و فقط من گفتم بالاغیرتا تا آنجا که می‌شود بی‌سر و صدا این کار را انجام دهند.

یک بعدازظهر جرتقیل غول پیکری از سر کوجه هویدا شد و بچه های کوجه با هلپله و شادی دنبال آن می‌دویدند و جرتقیل در کوجه کنار دیوار حیاط خانه‌مان پهلو گرفت و زنجیرهای قوی بدنه یخچال را دربرگرفته و پس از مدت کوتاهی از زمین کنده شد و جمعیتی که جمع شده بودند شروع به کف زدن کردند. یخچال نزدیک بالکن رسیده بود که ناگهان بازوی بزرگ سیم قطع شد و برق‌ها رفت و همسایه‌هایی که هنوز نفهمیده

«وستینگهاوس» آمریکایی که دور از جان اندازه برج‌های دوقلو بود انتخاب کردیم و پلافاصله خریداری و جهت انتقال به مخیفگاه، به حیاط خانه‌مان منتقل نمودیم.

یخچال مثل یک کوه، گوشه حیاط را کاملاً پر می‌کرد و از آن شب مصیبت آغاز شد. حسام گفت: فردا با چند تا از دوستان می‌آییم و آن را به طبقه بالا انتقال می‌دهیم. از فردای آن روز کار من این شده بود که بعدازظهرها در خانه بمانم و از جوانان برومند مرز و بوم که گروه گروه به منزل ما می‌آمدند و جهت انتقال یخچال به طبقه دوم اقدام می‌کردند، پذیرایی کنم. ولی عبور آن از راه

پله و درب ورودی طبقه دوم تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسید. مهندسین مختلف، راه ساختمان، مکانیک و حتی الکترونیک، طول و عرض پله‌ها و امکان‌پذیرا را با کولیس و خط‌کش‌های دقیق محاسباتی اندازه می‌گرفتند. نقطه نقل یخچال، میزان گشتاور و زاویه یخچال با سطح افق در حین عبور از پله‌ها با توجه به ارتفاع پله‌ها بارها

هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
برابر رأی شماره ۱۰۰۰۲۷۵۷-۳۱۱۰-۱۳۹۶-مورخ ۹۴/۸/۹ هیأت سوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی شهلا خواجه مزید به شماره شناسنامه ۲۴ صادره از شیراز در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۲۹۲/۶۵ مترمربع پلاک ۵۴-۴۷ فرعی از ۱۶۵۲ اصلی مغروز و مجزی شده از پلاک ۵۶۰ فرعی از ۱۶۵۲ اصلی مغروز و مجزی شده از ملک رسمی غلام ابراهیمی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراض داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۱۰/۱۰

تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۱۰/۲۶

۲/۲۴۶۱۲/م الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز
حسین گرگین

هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
برابر رأی شماره ۰۰۰۲۳۰۴۸-۳۱۱۰-۱۳۹۶-مورخ ۹۴/۸/۲۴ هیأت دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی عبدالمحمد ستونی زاده فرد فرزند علی اکبر به شماره شناسنامه ۷۵ صادره از شیراز در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۱۶۰ مترمربع پلاک ۵۴-۴۶ فرعی از ۱۶۵۲ اصلی مغروز و مجزی شده از پلاک ۸۶۱۱ فرعی از ۱۶۵۲ اصلی مغروز و مجزی شده از ملک رسمی نصرالله اقبال پور واقع در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی نصرالله اقبال پور محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۱۰/۱۰

تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۱۰/۲۶

۲/۲۴۶۱۱/م الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز
حسین گرگین

هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
برابر رأی شماره ۰۰۰۲۳۱۷۶-۳۱۱۰-۱۳۹۶-مورخ ۹۴/۸/۲۶ هیأت سوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی پروانه وینس کوهنجانی فرزند حسینعلی به شماره شناسنامه ۲۹ صادره از سرروستان در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۲۷/۲۸ مترمربع پلاک ۱۱۴۳۱ فرعی از ۲۱۳۹ اصلی مغروز و مجزی شده از پلاک ۳۹۹۴ فرعی از ۲۱۳۹ اصلی مغروز در بخش ۴ شیراز خریداری از مالک رسمی جمال امامی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۱۰/۱۰

تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۱۰/۲۶

۲/۲۴۶۱۳/م الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز
حسین گرگین

برخورد که می‌خواهیم از دبیرستانش برویم، در معرفی‌نامه‌ی ما نوشت که دخترهای بی‌انضباط خطاکار بی‌تربیتی هستیم. تازه فهمیدیم راه برگشتی در کار نیست. دخترهای بی‌انضباط خطاکار بی‌تربیت مجبور بودند با آن معرفی‌نامه بروند دبیرستان جدید. بالاخره ما را به خاطر نمره‌های بالایی که در کارنامه داشتیم پذیرفتند. شاید الان این ماجرا معمولی و پیش پا افتاده به نظر برسد ولی آن روزها کاری که ما کردیم جسورانه بود و باعث شد سه سال بعدی دبیرستان بهمان خوش بگذرد. شاید اصلا همین جسارت کوچک بود که نقطه‌ی این شعار را که می‌شود تحمل نکرد و تغییر داد، در وجود ما بست.

رشته‌ی رادیولوژی دانشگاه شهید باهنر کرمان که قبول شدم اصلا نمی‌دانستم رادیولوژی یعنی چی؟ هر رشته‌ای بود برایم فرقی نمی‌کرد فقط باید می‌رفتم. دو سال بعد رادیولوژی را ول کردم و دوباره کنکور امتحان دادم. این بار زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه تهران قبول شدم.

شانزده سال بعد برای اولین بار برگشتم زاهدان. شهرم بزرگتر شده بود به خصوص از طرف دانشگاه و دروازه خاش. شهرم شلوغ‌تر شده بود و مدرن‌تر. پاساژهای امروزی، سوپرهای شیک، کافه تریا، پیژافروشی، موبایل و اینترنت. آدم‌های شهرم هم به نظر راحت‌تر شده بودند به خصوص دخترها، راحت‌تر در خیابان‌ها رفت و آمد می‌کردند، راحت‌تر حرف می‌زدند و می‌گفتند و می‌خندیدند. دانشگاه مهندسی شهرم برای خودش پرو بیایی پیدا کرده بود و سری توی دانشگاه‌های خوب درآورده بود. اما من همان احساس قدیمی را به شهرم داشتم. احساس اینکه زاهدان برایم یک غریبه‌ی آشنا است. در هر

بودند، بیرون ریخته و کوچه پر از آدم شد. غیبت و بیج بیج و اعتراض در آن هوای گرگ و میش غروب جلوه خاصی داشت، زن‌های همسایه سر در گوش مادرم کرده و می‌گفتند مثل اینکه دور و بر آقاآزاده‌تان خبرهایی است و مادرم حال و بهمهوت در این فکر بود که چرا تا به حال به ذهن خودش نرسیده و من بیچاره هم نظاره‌گر یخچال که معلق در آسمان بود.

دردرستان نندم بالاخره یخچال به بالکن رسید و کورمال کورمال با نیروی بازو که الحمدلله اکنون به صدمه نفر رسیده بود به داخل ساختمان انتقال پیدا کرد. از آن طرف هم سر و کله پرسنل اتفاقات برق پیدا شد و پس از غرغر کردن بعد از چند ساعت سیم برق را دوباره ترمیم کرده و یک برگ چرمبه نیز به دست پدرم جهت دسته گلی که به آب داده شده بود دادند که فردا پرداخت کند و همسایه‌ها بعد از یک روز پرماجرا به خانه رفتند.

سال‌ها از آن ماجرا گذشت، من ازدواج کردم و با چند بچه حسابی عیالوار شدم و اینجانب

سفر بود که فهمیدم تا آخر عمر نمی‌توانم دست از سر زاهدان بردارم و حتماً هر چند سالی یک بار آنجا خواهم رفت و در همان سفر هم بود که فهمیدم با این حال قایدای ندار، ارتباطی که باید با شهرم در آن سال‌ها برقرار می‌کردم دیگر برقرار کردنی نیست.

الان که می‌نویسم بعضی وقت‌ها خیلی متأسف می‌شوم که در یک مقاله یا داستان نمی‌توانم چیزی بیشتر از این از شهرم بنویسم. نمی‌توانم چیزی بیشتر از این از خیابان‌های زاهدان، از میزاه‌ها، از اداره‌ها، از شیعه‌ها و سنی‌ها و از خیلی چیزهای دیگر بنویسم. زاهدان بخشی از وجود من است که نتوانستم همراهش بمانم، ببینمش و لمسش کنم و نتوانستم کاملاً ولش کنم. زاهدان هم در ذهنم حضور دارد و هم در داستان‌هایم اما به شکلی ناقص، رنگ پریده و مبهم. وقتی چهار سال دبیرستان آدم توی راه، از خانه به دبیر ستان و برعکس، دایم برای خودش خیالیافنی کند، وقتی شب‌ها که توی حیاط می‌خوابد تنها دو چهار راه با قبرستان فاصله داشته باشد و هر روز چه بخواهی چه نخواهی شاید تابوت‌هایی باشی که از جلوی خانه رد می‌شوند تا در آن قبرستان کوچک خشک پایین کوه برای همیشه دفن شوند، وقتی مادربزرگی داشته باشی که با مهربانی زیر گوشت زمزمه کند باید دنبال هر تابوت هفت قدم برویم و گرنه گناهکاری می‌شویم و وقتی آدم بدون برو برگرد دنبال هر تابوت هفت قدم بردارت تا گناهکار نشود و بعد بیج و گنگ بماند که گناهکار چه گناهی؟ و باز دوباره دنبال تابوت بعدی هفت قدم بردارت تا گناهکار نشود، دیگر چیزی از آدم نمی‌ماند برای حضور در شهرش و در آغوش کشیدن آن.

و یخچال هم به بوته فراموشی سپرده شدیم. تا اینکه تصمیم به نقل مکان از آن منزل گرفتیم. من که قید یخچال را زدم و گفتم که کارگزاریم یخچال روی خانه بماند. کارگزارهایی که جهت انتقال وسایل خانه آمده بودند گفتند از اجناس سنگین شروع کنیم. بهتر است اول این یخچال را پایین ببریم و من پوزخندی زدم و آنان را از این کار منع کردم ولی برای اینکه روحیه‌شان خراب نشود جریان بالا آمدن آن را نگفتم.

قرار شد سو تا از کارگرها آن را به پایین انتقال دهند.

یکی از آنها به همکاری گفت: اصغر کمک می‌خوای؟ اصغر هم گفت: نه فقط یخچال را بنذار روی پشت من و همین کار را کرد و اصغر در کمک نابوری با صلابت از بیج و خم پله‌ها پایین رفت و لحظاتی بعد یخچال در کوه بود و پس از آن بالا چقدر کوچک به نظر می‌رسید.

از مجموعه داستان جبرجبرک انتشارات نوید شیراز

هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آیین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی
برابر رأی شماره ۰۰۰۳۱۵۴۹-۳۱۱۰-۱۳۹۶-مورخ ۹۴/۹/۲۴ هیأت سوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیراز ناحیه ۱ تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی محمدمدی رعینی بنادکوکئی فرزند احمد به شماره شناسنامه ۱۱۶۸ صادره از شیراز در شش‌دانگ یکباب خانه به مساحت ۱۵۴/۹۴ مترمربع پلاک ۱۱۴۳۰ فرعی از ۲۱۳۹ اصلی مغروز و مجزی شده از پلاک ۴۶ فرعی از ۲۱۳۹ اصلی مغروز و مجزی شده از ملک رسمی زینت ناقب رأی محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۹۴/۱۰/۱۰

تاریخ انتشار نوبت دوم: ۹۴/۱۰/۲۶

۲/۲۴۶۱۰/م الف
رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه یک شیراز
حسین گرگین

آگهی مزایده اموال منقول (نوبت دوم)

به موجب پرونده کلاسه ۹۳۰۵۱۶ الف ج ح محکوم علیه مهدی دهنانی فرزند امیرقلی محکوم به پرداخت هفتده عدد سکه طرح جدید و مبلغ پانصد هزار ریال از بابت هزینه نشکر آگهی در حق محکوم به نیلوفر زارعی فرزند گودرز گردیده است با عنایت به اینکه محکوم علیه در قبال بدهی خود ملک به پلاک ۵۴/۱۰۷ متعلق به خود با عرصه ای به مساحت ۵۵۴/۷۰ مترمربع و اعیانی ۱۴۰ مترمربع واقع در ارسنجان روستای عزآباد جنب کارخانه پنبیرسازی را جهت فروش معرفی نموده است لذا محکوم له تقاضای مزایده ملک تعرفه شده را نموده است علیهذا با توجه به ارزیایی توسط کارشناس خبره ملک مذکور به مبلغ پانصد و پنجاه میلیون ریال ارزیابی گردیده است لذا در اجرای مقررات مواد ۱۱۴ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ قانون اجرای احکام حقوقی اموال فوق در روز شنبه مورخ ۹۴/۱۱/۲۴ ساعت ۹ تا ۱۰ صبح در محل دادگستری ارسنجان پس از چاپ این آگهی برای نوبت اول در روزنامه رسمی جمهوری اسلامی (عصر مردم) از طریق مزایده به فروش می‌رسد که متقاضیان می‌توانند ظرف مهلت پنج روز قبل از وقت مزایده ملک مورد مزایده را در روزنامه عزآباد ملاحظه نمایند مزایده از قیمت ارزیابی شده شروع و مال مذکور متعلق به شخصی است که بالاترین قیمت را پیشنهاد داده است بهای پیشنهادی می‌بایست ده درصد بهاء را فی المجلس بعنوان سپرده به صندوق دادگستری تودیع نماید در صورت عدم پرداخت به موقع مابقی بها پس از کسر هزینه مزایده به نفع دولت ضبط خواهد شد. ضمناً محکوم له نیز می‌تواند مانند سایرین در مزایده شرکت نماید.

۲/۲۸۵۷/م الف

مدیر دفتر اجرای احکام مدنی دادگستری شهرستان ارسنجان
حسین پور

۸۸۱/م الف
مدیر و دادورز اجرای احکام مدنی دادگستری شهرستان فسا
علیرضا زنگنه ابینالو